

مجله‌ی مطالعات ادبیات کودک دانشگاه شیراز
سال دهم، شماره‌ی اول، بهار و تابستان ۹۸ (پیاپی ۱۹)

نقد کهن‌الگویی سفر قهرمان در داستان ماهی سیاه کوچولو بر اساس نظریه‌ی کمپبل و پیرسن

راحله عبداله‌زاده برزو* محمد ریحانی**
دانشگاه آزاد اسلامی ایران، واحد شیروان

چکیده

این مقاله به نقد کهن‌الگویی سفر قهرمان در داستان ماهی سیاه کوچولو، اثر صمد بهرنگی می‌پردازد. کمپبل، برای کهن‌الگوی سفر قهرمان سه مرحله در نظر گرفته است: عزیمت، جدایی و بازگشت. او معتقد است که رشد کهن‌الگوها در روان فرد، مستلزم گذر از این مراحل است. پیرسن، از شارحان نظریه‌ی کمپبل، اعتقاد دارد که در طی این سه مرحله، دوازده کهن‌الگو در روان فرد فعال می‌شوند. در مرحله‌ی عزیمت، معصوم، یتیم، جنگجو و حامی، در مرحله‌ی تشریف، جوینده، ویرانگر، عاشق و آفریننده، و در مرحله‌ی بازگشت، حکمران، ساحر، فرزانه و لوده فعال می‌شوند. این داستان را می‌توان شرح فرآیند فردیت ماهی سیاه کوچولو، دانست. او در این روایت، قهرمانی است که با تأثیر پذیرفتن از سخنان حلزون پیر و با بیان نارضایتی خود از گردش‌های بی‌هدف و تکراری در جویبار، به امید رسیدن به دریا، پا در راه سفر می‌گذارد و در طول راه، زمینه‌ی رشد و تحقق کهن‌الگوها را در خود فراهم می‌کند تا سرانجام بتواند به دریا که نمادی از ناخودآگاه اوست برسد و با آنیما دیدار کند. پایان یافتن نمادین داستان، سبب شده است تا مرحله‌ی بازگشت قهرمان و در نتیجه کهن‌الگوی «ساحر» در حرکت قهرمان آشکار نشود.

واژگان کلیدی: نقد کهن‌الگویی، سفر قهرمان، ماهی سیاه کوچولو.

* دانش‌آموخته‌ی دکتری زبان و ادبیات فارسی abdolahzadeh1391@chmail.ir (نویسنده‌ی مسئول)

** استادیار زبان و ادبیات فارسی reihani.mohammad@gmail.com

۱. مقدمه

علم روان‌شناسی، گستره‌ی پهناوری از نادانسته‌های بشری را در قلمرو روان آدمی کشف کرده است. این امر سبب شده تا بسیاری از داستان‌ها و روایت‌های تمثیلی، از پرده‌ی ابهام بیرون شود و لایه‌های تو بر توی آن‌ها بر ما روشن گردد. سفرهای تمثیلی در بیان روایی و ادبی خود، ساختاری پیازینه‌وار دارند. لایه‌ی بیرونی آن را می‌توان در تفسیر حرکت‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و... به خدمت گرفت و لایه‌ی درونی آن را به کمک نظریه‌های روان‌شناسانی چون یونگ^۱، فروید^۲، کمپبل^۳ و دیگر روان‌کاوان و نظریه‌پردازان اسطوره، در تبیین حالات و آنات روح و روان آدمی، بازیابی و تفسیر کرد. ساحات بیرونی و درونی اثر، بیانی است تمثیلی که به خواننده کمک می‌کند تا برای رسیدن به دید و دریافت‌هایی تازه، متن را پیوسته به‌روز رسانی کند و با التزام به قراین و دلالت‌های متنی، آن را همچنان تازه و خواندنی نگه دارد.

یونگ، چهار کهن‌الگوی اصلی را در قالب پرسونا^۴، سایه^۵، آنیما^۶/آنیموس^۷ و خود معرفی کرد. پس از او، کمپبل نشان داد که سفر همه‌ی قهرمانان اساطیری از الگوی ثابتی پیروی می‌کند: جدایی، تشریف و بازگشت. قهرمان باید پس از جدایی از زندگی مألوف، در سرزمینی ناآشنا تحت تعلیم نیروهای آیینی قرار گیرد و به یاری رنج‌ها و آزمون‌هایی روح خود را جلا بخشد، آیین تشریف را بیاموزد و سپس با دید و دانش به دست آورده که ره‌آورد این سفر است و می‌تواند سرزمین او را متحول کند، به سوی جامعه بازگردد و حکمران سرزمین خود باشد. وگلر^۸ و پیرسن^۹ این مراحل سه‌گانه را تأیید کردند. پیرسن با تکیه بر کهن‌الگوها، مراحل سفر قهرمان را بازبینی کرده است و بیداری قهرمان درون را، در گرو فعال شدن دوازده کهن‌الگو می‌داند تا مقدمات سفر درونی و بازگشت او فراهم شود. شرط سفر قهرمان این است که ابتدا بر زندگی مسلط شود؛ سپس آن را در اوج توانایی و چیرگی، رها سازد. ترس از مرگ، درد و رنج و از دست دادن را کنار

^۱ Carl Gustav Jung

^۲ Sigmund Schlomo Freud.

^۳ Joseph Campbell.

^۴ persona

^۵ shadow

^۶ anima

^۷ animus

^۸ Christopher Vogler

^۹ Carol S. Pearson

بگذارد تا تمامیت زندگی را تجربه نماید. لازمه‌ی این کار آن است که دیدگاه محدود خود را گسترش دهد. (پیرسن، ۱۳۹۴: ۷۹)

۲. پیشینه‌ی پژوهش

عباسی و یارمند در مقاله‌ی «عبور از مربع معنایی به مربع تنشی بررسی نشانه- معنا شناختی ماهی سیاه کوچولو» (۱۳۹۰) به تحلیل فرایند نشانه- معنا شناختی داستان بر اساس الگوی گرمس (گرماس)^۱ پرداخته‌اند. در سال‌های اخیر اقبال زیادی به تحلیل داستان‌های تمثیلی- روایی از منظر کارل گوستاو یونگ (۱۹۶۱-۱۸۷۵) و ژوزف کمپبل (۱۳۰۴-۱۹۸۷) شده است. از این جمله، مقاله‌ی «بررسی سفر قهرمانی شخصیت در بوف کور با تکیه بر کهن‌الگوهای بیداری قهرمان درون» (۱۳۹۲) است که به نقد داستان بوف کور از منظر کهن-الگویی می‌پردازد که یونگ، کمپبل و پیرسن در نظریه‌ی خویش مطرح ساخته‌اند؛ ولی، چنین پژوهش‌هایی که به نقد روان‌کاوانه از داستان‌های روایی پرداخته‌اند، و از الگوی کمپبل و یونگ فاصله گرفته‌اند، حکم منبع را برای پژوهش‌هایی از این دست دارند و پیشینه‌ی پژوهشی، به شمار نمی‌روند. لازم به یادآوری است در جست و جوی‌های به عمل آمده، مقاله‌ای که به نقد کهن‌الگویی داستان ماهی سیاه کوچولو پرداخته باشد، تاکنون منتشر نشده است.

۳. پرسش‌های پژوهش

۱. در داستان ماهی سیاه کوچولو، کدام یک از مراحل سه‌گانه‌ی سفر قهرمان، قابلیت انطباق با داستان را دارند و کدام یک در متن روایت نیامده است؟
۲. کهن‌الگوها در هر یک از مراحل سفر قهرمان، در هیأت چه کسانی در داستان نمودار شده‌اند و کدام یک از کهن‌الگوهای دوازده‌گانه، از گردونه‌ی روایت فروافتاده‌اند؟

۴. روش تحقیق

در پژوهش حاضر، با روش توصیفی-تحلیلی، نخست مراحل سه‌گانه‌ی سفر قهرمان و کهن‌الگوهای دوازده‌گانه‌ای که در هر مرحله ظهور می‌نمایند، معرفی می‌شود؛ سپس، داستان سفر ماهی سیاه کوچولو، با آن‌ها سنجیده می‌شود. نویسندگان بر این باورند که

¹ Algirdas Julien Greimas

سفر ماهی سیاه کوچولو، علاوه بر این که می‌تواند سفری بیرونی باشد، سفری درونی هم هست. سفری که در آن، خودآگاه وجود به دعوت ناخودآگاه، دنیای ناشناخته‌ی درون را درمی‌نوردد و پس از شناخت خویشتن، بازمی‌گردد تا طرحی نو درافکند. در این راه از نقد و نظرهای آگاهان به این دو نظریه مدد گرفته‌ایم و داوری خود را به یاری آن دید و دریافت‌ها، استوار کرده‌ایم.

۵. سفر قهرمان از دیدگاه ژوزف کمپل و پیرسن

کمپل، سفر درونی انسان را در قالب قهرمانان اساطیری طرح می‌کند و نشان می‌دهد که کهن‌الگوی سفر در افسانه‌های جهان، در زمان‌ها و مکان‌های مختلف، خود را در قالبی نو تکرار می‌کند تا انسان را به سوی سیر و سلوک درونی و شناخت نفس، رهنمون شود. او نشان می‌دهد که اسطوره‌ها و روایت‌های عامیانه‌ی ملل گوناگون، پیرنگی واحد دارند. ضمن این سفر، قهرمان به تحولی درونی و عرفانی می‌رسد و با رهایی از جهل، به بلوغ جسمی و روحی دست می‌یابد تا از این راه به عنوان عضوی از گروه و جامعه‌ی خاص خود پذیرفته شود. این روند حرکتی قهرمان طی سه مرحله انجام می‌پذیرد: «مرحله‌ی نخست، جداشدن و پانهادن به مرحله‌ی کشف خود که با سفر همراه است. مرحله‌ی دوم، تغییر و تحول است که در قالب تحقق دو امر مهم شکل می‌گیرد. یکی را بروز صداقت و راستی می‌نامند که قهرمان باید این ویژگی را در خود متجلی سازد و دومی بروز شجاعت است که در این جا لازم است تا قهرمان با نشان دادن این ویژگی، مرحله‌ی تحول را تکامل بخشد و سرانجام در مرحله‌ی سوم، بازگشت انجام می‌گیرد و طی آن قهرمان پس از رسیدن به شرایط لازم به سوی جامعه و گروه مورد نظر خویش بازمی‌گردد.» (گورین و دیگران، ۱۳۷۶: ۱۶۶)

پیرسن، معتقد است که «مراحل سفر قهرمان، به گونه‌ای دقیق با مراحل رشد روانی انسان هم‌تراز هستند. ابتدا خود را پرورش می‌دهیم؛ سپس با جان رو به رو می‌شویم و سرانجام یک خویشتن منحصر به فرد را به دنیا می‌آوریم. سفر خود به ما یاد می‌دهد چگونه در جهان ایمن و موفق باشیم؛ سفر جان به ما کمک می‌کند تا در نتیجه‌ی رویارویی با ژرف‌ترین اسرار زندگی، واقعی و اصیل شویم و سفر خویشتن راه را به ما نشان می‌دهد تا اصالت، قدرت و آزادی‌مان را بیابیم و ابراز کنیم.» (پیرسن، ۱۳۹۴: ۵۸) در مرحله‌ی عزیمت قهرمان، کهن‌الگوهای معصوم، یتیم، جنگجو و حامی فعال می‌شوند تا شایستگی،

شجاعت، انسانیت و وفاداری خود را ثابت کند و آماده‌ی سفر شود. در مرحله‌ی تشریف، کهن‌الگوهای جستجوگر، عاشق، نابودگر و آفریننده فعال می‌شوند. این مرحله‌ی رویارویی با رنج، عشق و مرگ برای دگرگون کردن خویشتن آدمی است و معمولاً با یافتن گنج یا همان تولد خویشتن حقیقی همراه است. در مرحله‌ی بازگشت، کهن‌الگوهای حاکم، لوده، فرزانه و ساحر بایستی در روان آدمی پرورش یابد تا او بتواند به شناخت عمیق و درک درستی از واقعیت هستی برسد و کامل شود. دوازده کهن‌الگوی قهرمانی، به رشد روان ما کمک می‌کنند.

۶. گزارش داستان ماهی سیاه کوچولو

ماهی پیری فرزندانش را بر گرد خویش جمع کرده و برای ایشان داستان ماهی سیاه کوچکی را بازگو می‌کند که همراه با مادرش در پس سنگ سیاهی، زیر سقفی از خزه، در جویباری می‌زید. او به دنبال دوستی با حلزونی پیر، آرزوهایی را در سر می‌پروراند که از نظر اطرافیانش، خواسته‌ی عجیبی است. او آرزوی سفر به فراسوی جویبار و دیدن دریا را دارد. تهدید اطرافیان نمی‌تواند مانع سفر ماهی شود. او در گریز از آسیب خیرخواهانه‌ی دوستان و همسایگان، با عبور از جویبار، قدم به مرحله‌ای نو و ناآشنا در زندگی می‌نهد؛ از آبشار، برکه و رودخانه می‌گذرد، در این میان با کفچه ماهی‌ها، قورباغه، خرچنگ و مارمولک دیدار می‌کند و خنجری ریز برای مواجهه با مرغ سقا، مرغ ماهی خوار و اره ماهی هدیه می‌گیرد و پس از پشت سر گذاشتن موانع، سرانجام به دریا می‌رسد.

۷. نقد و تحلیل مراحل سفر در داستان

در بیشتر سفرهای تمثیلی که گزارشی از تطوّر روحی آدمی است، زمان و مکان کم‌رنگ‌اند یا نمودی ندارند. در این داستان فضای سرد، تاریک و سیال که با عالم ناخودآگاه، ملازمت دارد، در هیأت سرمای زمستان، سیاهی رنگ ماهی، شب و دریا نموده شده است. ماهی سیاه، مانند همه‌ی قهرمانان روایت‌های تمثیلی، نمی‌داند که به چه ساحت‌هایی از عالم ناخودآگاه، پای خواهد گذاشت و در رویارویی با قلمرو پهناور جان، از چه گریوه‌هایی خواهد گذشت. اگر بهرنگی از چند و چون راه سخن نمی‌گوید، از آن سبب است که می‌خواهد قهرمان در مسیر سلوک، خود راوی مکاشفه‌ها و دریافت‌های خویش باشد،

فراز و فرودها را خود دریابد و منزل به منزل به مقصد نزدیک شود. در سفرهای تمثیلی و معراج‌گونه، اساساً مقصد مهم نیست. آنچه اهمیت دارد، خود راه و مسیر سفر است. آغاز شدن داستان در شب، ذهن را برای رویارویی با عناصر نمادین آماده می‌کند. داستان از شب چله‌ای آغاز می‌شود که ماهی پیر، ۱۲۰۰۰ از فرزندان و نوادگانش را گرد هم آورده است و برای ایشان قصه می‌گوید. (رک. بهرنگی، ۱۳۹۴: ۲۸۳) چهل، «عدد انتظار، آمادگی، آزمایش و تنبیه است» (شوالیه و گبران، ج ۲، ۱۳۸۸: ۵۷۶) و در آموزه‌های عرفانی نقش مهمی را ایفا می‌کند. چله‌نشینی و اربعین برآوردن، رسمی است که از نخستین ادوار شکل‌گیری عرفان و تصوف در ایران و اسلام در میان ارباب سلوک رواج داشته است. هدایت یافتن سالک فکرت، پس از یک دوره چله‌نشینی، ریشه در قداست عدد چهل دارد.

۷-۱. عزیمت

افسانه-پردازان، به‌ندرت قهرمانان بزرگی را که موفق به عبور از افق‌های محدود کننده‌ی زندگی بشری شده‌اند، موجودات عادی فرض کرده‌اند. آنان از لحظه‌ی تولد و حتی پیش از آن، نیروهایی شگفت به قهرمان عطا می‌کنند و کل زندگی او را به صورت نمایشی باشکوه از معجزات به تصویر می‌کشند. (رک. کمپبل، ۱۳۹۲: ۳۲۴) تولد ماهی سیاه کوچولو همانند همه‌ی قهرمانان، زادنی شگفت است. ماهی مادر به سبب «شیوه‌ی عجیبش در تولید مثل و تعداد بی‌شمار تخمی که می‌ریزد، نماد زندگی و باروری است.» (شوالیه و گبران، ج ۵: ۱۳۸۷: ۱۴۱) و البته ماهی سیاه کوچولو تنها بیچه ماهی است که از میان ده‌هزار تا تخم ریخته شده، توانسته است زنده بماند. (رک. بهرنگی، ۱۳۹۴: ۲۸۳) ماهی سیاه عاشق ماه است. (رک. همان، ۲۹۴) سیاره‌ای که پیوسته میان زاده شدن و مردن و باز رستاخیزی دیگر در حال حرکت است و سبب شده تا نمادی از ضرباهنگ زندگی به شمار آید. (رک. شوالیه و گبران، ج ۵: ۱۳۸۷: ۱۲۱) سرنوشت ماهی کوچک عاشق، با سرنوشت ماه گره خورده است. او در حالی که همچون ماه، بر هراس از مرگ غلبه کرده است، در پی حرکت برای دیدن و شناختن چیزهایی در فراسوی هنجارهای عادی زندگی است.

در آغاز، پیک با مطرح کردن چالشی برای روبه‌رو شدن قهرمان با ناشناخته‌ها و سرزمین‌های دور، داستان را به جریان می‌اندازد. انرژی لازم برای ابراز نارضایتی از وضعیت موجود و آمادگی برای آغاز سفر با حضور غایب حلزونی پیر در داستان شکل

می‌گیرد. پیک، پیش از آن که فرصت حضور در داستان را بیابد، به جرم از راه به‌در کردن ماهی سیاه کوچولو، به دست دیگر ماهیان کشته می‌شود؛ اما، تحولی که در اثر هم‌صحبتی با او در ماهی سیاه کوچولو رخ می‌دهد، انرژی لازم را برای گریز از جامعه و پای نهادن در راه سفر ایجاد می‌کند. سرزندگی و پویایی قهرمان برای گریز از زندگی ایستای فعلی، در «خواستن» است. اگر خواستن نقض شود یا کاهش پیدا کند، انرژی برای حرکت به نقطه‌ی بعدی سلب می‌شود و به این ترتیب راه بر کنش بسته می‌شود. «در بخش آغازین داستان، «خواستن» مورد تهدید قرار گرفته است و در مرحله‌ی نقض «خواستن» هستیم. «خواستن» به «نخواستن» تغییر می‌کند؛ اما فعل مؤثر «نخواستن» خود، زمینه را برای «خواستن» جدیدی آماده می‌کند.» (عباسی و یارمند، ۱۳۹۰: ۱۵۶)

ماهی سیاه کوچولو به ماهی همسایه می‌گوید: «نمی‌خواهم به این گردش‌های خسته کننده ادامه بدهم و الکی خوش باشم و یک دفعه چشم بازکنم، بینم مثل شماها پیر شده‌ام؛ هنوز هم همان ماهی چشم و گوش بسته‌ام که بودم.» (بهرنگی، ۱۳۹۴: ۲۸۶)

یک‌نواختی زندگی و ترس از پیری، میل به تغییر را در زندگی در دل ماهی سیاه کوچولو بیدار می‌کند. او نخست به این نتیجه می‌رسد که آنچه را می‌بیند، نمی‌خواهد و همین نخواستن زمینه را برای خواستنی نو فراهم می‌کند. شوق شناخت دنیا قهرمان را در تصمیم خود مصمم‌تر می‌کند. بدین ترتیب نخواستن جای خود را بایستن می‌دهد. بر پایه‌ی نظریه‌ی کمپبل، در نخستین مرحله‌ی سفر اسطوره‌ای، سرنوشت به واسطه‌ی پیکی قهرمان را با گذر از مرزهای آشنای جامعه به سوی قلمروی ناشناخته‌ها تشویق می‌کند و او را به چالش می‌کشد. وظیفه‌ی قهرمان، بازکردن گوش جان برای دریافت ندای پیکی است که گاه از عالم برون و گاه از عالم درون، او را به خود فرامی‌خواند. در این داستان حلزون در دنیای بیداری بر قهرمان ظاهر می‌شود و به تشویق او، انرژی لازم برای تغییر و عزیمت در وجود قهرمان دمیده می‌شود.

۷-۱-۱. کهن‌الگوی معصوم

نخستین کهن‌الگویی که در مرحله‌ی عزیمت در وجود آدمی فعال می‌شود، معصوم است. نقاب، نمای بیرونی و شخصیتی است که شخص با آن در اجتماع جلوه‌گر می‌شود و به آن تظاهر می‌کند. (رک. فوردهام، ۱۳۵۶: ۸۹) «معصوم در تشکیل پرسونا- یعنی نقابی که در جهان می‌گذاریم یا به سخنی دیگر، شخصیت یا نقش اجتماعی- به ما کمک می‌کند... در بهترین حالت، معصوم پرسونایی را برمی‌گزیند که مثبت و از نظر اجتماعی سازگار

باشد.» (پیرسن، ۱۳۹۴: ۶۸-۷۰) تا وقتی ماهی سیاه از صبح تا شام، در آمد و شدی تکراری، هم‌رنگ جامعه بود، مورد پذیرش همگان قرار داشت. در این مرحله از زندگی قهرمان، سایه‌ی کهن‌الگوی معصوم تجلی یافته است؛ زیرا، او به خود اجازه نمی‌دهد که بدانند در اطرافش چه خبر است. او حرف‌های دیگران را حتی وقتی که با دیدگاه خود در تضاد است، می‌پذیرد. اما حضور سایه‌ی این کهن‌الگو دیری نمی‌پاید و حلزونی فکر سفر را در سر او می‌پروراند. یکی از ماهی‌ها در تلاش برای منصرف کردن ماهی سیاه کوچولو از سفر، می‌گوید: «این‌ها هوس‌های دوره‌ی جوانی است...» (بهرنگی، ۱۳۹۴: ۲۸۷) گویا فکر دیدن و رسیدن به فراسوی جویبار، اندیشه‌ایست که به ذهن اغلب ماهیان جوان خطور می‌کند. اما از این میان تنها ماهی سیاه کوچولوست که به رهنمودهای حلزون، انگیزه‌ی لازم را برای سفر را به دست می‌آورد. حالا دیگر قهرمان نقاب اجتماعی را که خود می‌پسندد، بر چهره می‌زند.

۷-۱-۲. کهن‌الگوی یتیم

با انتخاب پرسونای یک شخصیت شیفته‌ی شناخت، برای حفظ بقا کهن‌الگوی دیگری فعال می‌شود که یتیم نام دارد. یتیم آن بخش از وجود ماست که شرایطی را که ممکن است به ما آسیب برساند، تشخیص می‌دهد و ما را از آن دور می‌سازد. با ظاهر شدن این کهن‌الگو، ماهی سیاه در مقابل مادر و اطرافیان می‌ایستد و از اندیشه‌های خویش دفاع می‌کند. ولی با از دست دادن حمایت آنان، یتیم می‌شود و پس از این احساس امنیت نمی‌کند. این تجربه هنگامی شکل می‌گیرد که آموزگاران اجتماعی ناعادلانه رفتار کرده‌اند. با فعال شدن کهن‌الگوهای معصوم و یتیم، ماهی سیاه کوچولو تشخیص می‌دهد که باید بین حلزون یاریگر و ماهی‌های اغواگری که او را از گنده‌گویی برحذر می‌دارند، تمایز قایل شود. در چنین شرایطی، قهرمان آرزو دارد به معصومیت پیشین بازگردد. هیچ یک از آنچه که بر گرد او هست، خشنودش نمی‌کند. او باید آگاهی‌هایش را به ورای محدوده‌های واقعیت خویش گسترش دهد. باید آنچه را جست-وجو می‌کند، در درون خود بیابد؛ وگرنه، هرگز آن را در بیرون پیدا نخواهد کرد. برای این کار باید به فراخوان آغاز زندگی قهرمانی پاسخ دهد. (رک. پیرسن، ۱۳۹۴: ۲۲۵)

۷-۱-۳. کهن‌الگوی جنگ‌جو

همه‌ی آرزوهای ما از هیجان‌ها و میل‌های بنیادینی سرچشمه می‌گیرند که در «نهاد» قرار دارند. هدف‌های «خود» تفاوت چندانی با نهاد ندارد. «خود» که واسطه‌ی میان «نهاد» و

جهان بیرون است، با محدودیت‌های منطقی که فراهم می‌آورد می‌کوشد تا «نهاد» را مهار کند. برای این کار کهن‌الگوی جنگ‌جو فعال می‌شود. بدون جنگ‌جو، رؤیاهایی را که معصوم درونی ترسیم کرده و یتیم موانع آن را تشخیص داده است، به ندرت تحقق می‌یابند. جنگ‌جو، رؤیاهای و افکار خلاقانه را می‌گیرد و هدف و نقشه‌ای را طرح می‌کند، انضباط پیروی از نقشه را فراهم می‌آورد و در صورت لزوم، عقب‌نشینی راهبردی را توصیه می‌کند. (رک. همان: ۱۸۵) این کهن‌الگو در ماهی سیاه کوچولو با تقویت اخلاق و انسانیت، به پرورش فراخود ماهی می‌پردازد و با تقویت روحیه شجاعت، او را آماده‌ی سفر می‌کند؛ زیرا، «نخستین پیش‌نیازهای یک کردار قهرمانانه، فضیلت‌های شوالیه‌ای وفاداری، کف نفس و شجاعت است.» (کمبل، ۱۳۹۳: ۲۳۳)

ماهی سیاه سفر خویش را با احساس قدرتمند بودن آغاز نمی‌کند. او حس می‌کند درون چارچوب جامعه‌ای که در آن می‌زید، زندانی است. کاوش او همراه با آرزو یا حسرت آغاز می‌شود. احساس می‌کند ناراضی، محدود، بیگانه یا تهی است. او سفر به سوی حقایق را با بیان حقایق خود و حمله به باورهای دیگر ماهی‌ها آغاز می‌کند و به همین سبب موجب تحریک دیگران به حمله و طرد خود می‌شود. در این بخش، تبعید قهرمان که یکی از پرتکرارترین درون‌مایه‌های داستان‌های تمثیلی است، شکل می‌گیرد. بیش‌تر قهرمانان بنام و تاریخ ساز، چه در سلوک در دنیای درون و چه در مبارزات اجتماعی، ناگزیر از ترک دیار بوده‌اند تا با پشت سر گذاشتن آزمون‌های دشوار، یا در نتیجه‌ی مکاشفه‌های اشراقی، آگاهی خویش را بالا ببرند. ماهی سیاه کوچولو با درس گرفتن از آموزه‌های حلزون، با ترک همه‌ی دلبستگی‌های جویبار، آماده می‌شود تا با بهره‌گیری از فرصت‌های جدید، هستی را از دریچه‌ی دیگری بنگرد. این فراخوان برای افراد مختلف شکل‌های متفاوتی دارد؛ «اما همیشه درباره‌ی عمل کردن در سطحی بالاتر یا لایه‌ای ژرف‌تر است. هدف این فراخوان، یافتن راهی برای زندگی است که اهمیت و عمق بیش‌تری داشته باشد.» (پیرسن، ۱۳۹۴: ۲۲۷-۲۲۸)

وجه مشترک زندگی همه‌ی قهرمانان، کوشش برای جستن معنا و ارزشی در زندگی است که به جای تعادل، هیجانی در زندگی آنان ایجاد می‌کند. این هیجان یکی از لوازم غیر قابل انکار بهداشت روان است؛ زیرا، به گفته‌ی نیچه: «اگر آدمی برای "چرا؟"ی زندگی خود پاسخی داشته باشد، کم و بیش با هر «چگونه؟» ای می‌سازد» (نیچه، ۱۳۸۷: ۲۳) و بدین ترتیب، هم تحمل دشواری و رنج زندگی برای او دارای معنا خواهد بود و

هم درد و رنج، او را به سوی معنای زندگی سوق خواهد داد. به نظر می‌رسد، «هر فرد باید معنا و رسالت زندگی خود را در هر لحظه‌ی معین و معلوم دریابد... [گویی]، هر فرد وظیفه و رسالتی دارد که باید انجام دهد. او در این وظیفه و رسالت جانشینی ندارد و زندگی نیز قابل برگشت نیست. وظیفه‌ی هر فرد یکتاست و فرصت وی نیز برای انجام آن یکتاست.» (فرانکل، ۱۳۶۷: ۷۱) تنها در گذر از بحران‌های زندگی، تنهایی و انزوای همراه با یأس و نومیدی است که آدمی می‌تواند به حیاتی خلاق و مسؤولانه دست یابد و به فردیت و خودآگاهی واقعی برسد. (رک. الیاده، ۱۳۹۲: ۲۶۸)

گشوده‌شدن راه ریاضت و تبعید پیش پای قهرمانان، برای رسیدن به فرّ و فرهنگ و دستیابی به نیروی کاریزماتیک رهبری، درون‌مایه‌ای است که در تمامی داستان‌های تمثیلی و حتی تاریخی، به فراوانی به چشم می‌خورد. اگر اطرافیان نمی‌توانند افکار ماهی سیاه کوچولو را برتابند، یکی بدان سبب است که آن‌ها نمی‌توانند عادات خود را کنار بگذارند. زیرا، «غبار عادت»^(۱) امکان درست دیدن را از آن‌ها گرفته است. این را از سخن هفتمین ماهی‌پی می‌فهمیم که در پس همه‌ی تهدیدها به اصل مطلب اشاره می‌کند و می‌گوید «آخر ما به دیدن تو عادت کرده‌ایم...» (بهرنگی، ۱۳۹۴: ۲۸۷) زیرا، «عدد سه، عددی مذکر و ناکامل و نماینده‌ی ساحت خودآگاه روان، و عدد چهار عددی مؤنث، کامل و نماینده‌ی ناخودآگاه روان است و عدد هفت که از مجموع سه و چهار به دست می‌آید، چون کامل و ناکامل و نرینه و مادینه را در خود جمع دارد، کامل‌ترین عدد به شمار می‌آید.» (یاوری، ۱۳۸۶: ۱۲۰-۱۲۱)

۷-۱-۴. کهن‌الگوی حامی

در آرمانی‌ترین حالت، حامی بخشنده، خلاق، پرمهر و سرشار از توجه به رشد و پرورش استعدادها و علایق کودک درون است. فعالیت حامی در سطوح بالاتری از روان، فراوانی و آزادی بیشتری را برای همه‌ی ما به ارمغان می‌آورد. (پیرسن، ۱۳۹۴: ۲۰۴) حامی رشد نیافته سبب خواهد شد تا کودک درون ما برای حمایت و مراقبت به دیگران نیازمند باقی بماند. ما باید هدیه‌ی منحصر به فرد خود را به جهان بدهیم و در این راه از هیچ رنج و ایثاری فرو نگذاریم. این کار تقریباً همیشه ما را وامی‌دارد تا میرابودنمان را بپذیریم و این آمادگی ما را مجهز می‌کند تا وارد اسرار شویم. (رک. همان: ۲۱۸)

وقتی ماهی سیاه در توجیه مادر می‌گوید که: «مگر نه این است که هر چیزی یک روز به آخر می‌رسد» (بهرنگی، ۱۳۹۴: ۲۸۴) او با پذیرفتن پایان، برای هر چیزی در

حقیقت بر پذیرفتن مرگ و پایان‌پذیری خویش تأکید می‌کند. در جای دیگری نیز به نارضایتی ماهیان پیر از تلف‌کردن عمر و نیاموختن و ندیدن دنیا اشاره دارد. (رک. همان: ۲۸۵) او با پذیرفتن میرایی خویش، دیده‌ها و دانسته‌های این دنیا را به سوی دیدن‌ها و دانستن‌های نو ترک می‌گوید. به یاری جنگجو و حامی، ماهی سیاه کوچولو در پی به دوش کشیدن مسؤولیت زندگی خویش است. جنگجو از طریق نجات مظلوم و حامی از طریق حمایت از دیگران می‌کوشند تا جهان را به مکانی امن تبدیل کنند. (رک. پیرسن، ۱۳۹۴: ۴۱۴) در این بخش ماهی‌های کوچکی که ماهی کوچولو را از گزند همسایگان می‌رهانند و او را تا ورودی آبشار همراهی می‌کنند، (رک. بهرنگی، ۱۳۹۴: ۲۸۸) در نقش کهن‌الگوی حامی ظاهر شده‌اند.

۲-۷. تشرف

قهرمانی که پای در راه تشرف نهاده، خود را شایسته‌ی رنج می‌کند تا با ایجاد هیجان و بر هم زدن تعادل و آرامش جسمانی، فرصتی برای درک معنویت فراهم کند و با کسب آرامش روان، معنایی جدید برای زندگی خویش بیابد و روان خویش را به گونه‌ای تربیت کند تا بتواند در جهانی که آدمی را به ناآرامی سوق می‌دهد، آرامش خود را حفظ کند. مهم‌ترین عاملی که قهرمان را از گام نهادن در راه سفر، باز می‌دارد، ترس است. ولی قهرمانان جستجوگر، فارغ از ترس، با اشتیاق بدین دعوت پاسخ می‌دهند، اندرزه‌های دیگران برای رهایی او از این بحران و هیجان، سودی ندارد و نمی‌تواند وی را به زندگی عادی بازگرداند. قهرمان باید ترس از مرگ، رنج و از دست دادن را رها کند تا بتواند تمامیت زندگی را تجربه کند و با تکیه بر امکانات منحصر به فرد خود برای تجربه کردن، به چیزی تبدیل شود که هرگز دیگران تجربه نکرده و نمی‌توانسته‌اند تجربه کنند. غلبه بر ترس از مرگ، به دست آوردن لذت زندگی است. ما فقط زمانی می‌توانیم تأیید نامشروط زندگی را تجربه کنیم که مرگ را به منزله‌ی وجهی از زندگی درک کنیم. زندگی در فرآیند شدن خود، همواره در آستانه‌ی مرگ قرار دارد. مغلوب کردن این ترس، شهامت زندگی را به ارمغان می‌آورد. نکته‌ی اصلی همه‌ی داستان‌های قهرمانی همین است: نترسیدن و به هدف رسیدن. (رک. کمبل، ۱۳۹۳: ۲۳۰)

در این داستان مادر، همسایه، ماهی پیر و هفت ماهی نمی‌توانند قهرمان را از اندیشه‌ی سفر منصرف کنند. قهرمان پای نهاده در سفر، نخستین آستان را به یاری دوستانی که او

را از خشم ماهی‌های سنت‌گرا رهانیده‌اند، با ورود به آبشار، پشت سر می‌نهد.

۷-۲-۱. کهن‌الگوی جوینده

قهرمان می‌کوشد تا با راضی نگاه‌داشتن اطرافیان، موقعیت خود را تضمین کند. ولی این تلاش سرانجام، میان درون و برون تنشی ایجاد می‌شود که لازمه‌ی رشد است. به همان نسبت که هماهنگ بودن با وجوه تشابه انسان‌ها تعریف می‌گردد، فردیت، با وجوه تمایز تعریف می‌شود. «پس منحصر به فرد بودن ما یعنی خویشتن ماست که در درون و به طور کامل جور نمی‌شود.» (پیرسن، ۱۳۹۴: ۲۲۸) معمولاً همه‌ی قهرمانان در ابتدا می‌دانند که چه چیزی را نمی‌خواهند. اما کمتر کسی می‌داند که جوای چيست. در سفر قهرمان همواره مکانی وجود دارد که باید آن را پیدا کرد. کمپبل معتقد است این مکان درون خود قهرمان قرار دارد (رک. کمبل، ۱۳۹۳: ۲۴۷) که به شکلی نمادین در بیرون از ما نشان داده می‌شود. اگر از منظر تحلیل‌های سیاسی به موضوع نگاه کنیم ماهی سیاه می‌داند که از چه می‌گریزد، اما مثل همه‌ی انقلاب‌های کور که راه به بی‌راهه می‌برند، نمی‌داند به که و کجا پناه می‌برد. او فقط می‌داند که می‌خواهد آخر جویبار را ببیند؛ (رک. بهرنگی، ۱۳۹۴: ۲۸۴) ولی در آن جا در جست‌وجوی چیزی یا کسی نیست.

ماهی کوچولو پس از تصمیم به گذر از آستانه گذر و آغاز سفر قهرمانانه، با چند آزمون روبه‌رو می‌شود تا ثابت کند که آمادگی لازم را کسب کرده است. عموماً قهرمان برای اثبات شجاعت خویش، با یک اژدها مواجه می‌شود و در صورتی که در این مرحله شکست بخورد، آزمون مواجهه با اژدها آن قدر تکرار می‌شود تا در جنگ جو بودن مهارت یابد. همچنین آن قدر با فرصت‌های خدمت و کمک به دیگران رو به رو می‌شود تا مهارت‌های سطح بالای حمایت را از خود بروز دهد. میل جوینده‌ی درونی به کشف حقیقت عالم و معنای زندگی، «به اندازه‌ای قوی است که جوینده حاضر است در صورت لزوم، ارزشمندترین روابط و دست‌آوردها - خانه، کار، دوستان و عزیزان خود - را فدای کاوش کند... جوینده‌ی درون، کاملاً مشتاق مردن به گونه‌ای واقعی یا انتزاعی است تا زیبایی نهانی حقیقت عالم را تجربه کند.» (پیرسن، ۱۳۹۴: ۲۳۶-۲۳۷) این کاوش فراخوان روح، به تجربه‌ی تولد دوباره و دگرگونی می‌انجامد. لحظاتی که هویتی را فروریخته‌ایم و هنوز به هویت جدیدی دست نیافته‌ایم، لحظه‌ایست که در آستانه قرار داریم و محتاج مناسبی هستیم تا گذار از این مرحله را برای ما نرم و راحت کند.

۷-۲-۲. کهن‌الگوی ویرانگر

قهرمان، تنها در رویارویی با ازدهای درون و مواجهه با رنج می‌توانند گنج جان را به دست آورد و قدرت خود را پس بگیرد. کهن‌الگوی ویرانگر که با مرگ هم‌پیمان است و محور دگردیسی قهرمان به شمار می‌آید، بسیاری از ضروریات زندگی قهرمان را از او می‌گیرد و به او می‌آموزد که با دل‌کندن از وابستگی‌ها، برای پذیرش نو آماده شود. تجربه‌ی آغازگری ممکن است با هشیاری ناگهانی نسبت به فناپذیری اتفاق بیفتد که سبب بروز احساس ناتوانی یا پوچی در زندگی شود. (رک. پیرسن، ۱۳۹۴: ۲۴۶)

در زندگی ماهی سیاه کوچولو این تجربه با درک میرایی آغاز می‌شود؛ درست در هنگامی که احساس طاقت‌فرسای پوچی بر زندگی غلبه کرده است. او به جای فرار از مرگ، می‌کوشد تا از راه پذیرش گریزناپذیری مرگ، معنای تازه‌ای به زندگی خود بخشد. او معتقد است: «مرگ خیلی آسان می‌تواند حالا به سراغ من بیاید؛ اما من تا می‌توانم زندگی کنم، نباید به پیشواز مرگ بروم. البته اگر یک وقت ناچار با مرگ رو به رو شدم، که می‌شوم، مهم نیست. مهم این است که زندگی یا مرگ من چه تأثیری در زندگی دیگران داشته باشد.» (بهرنگی، ۱۳۹۴: ۲۹۹) قهرمان چاره‌ای جز پذیرش مرگ ندارد؛ زیرا، «هر چه را در ذهن خود انکار کنیم، ما را تسخیر خواهد کرد.» (پیرسن، ۱۳۹۴: ۲۴۸) ماهی کوچک، حتی وقتی در میان منقار مرغ ماهی‌خوار گرفتار است، تسلیم مرگ نمی‌شود و همچنان در پی یافتن راه‌هایی است. او به مرغ ماهی‌خوار می‌گوید: «تا به خشکی برسیم، من مرده‌ام و بدنم کیسه‌ی زهری شده.» (بهرنگی، ۱۳۹۴: ۳۰۰) و بدین وسیله با تحریک او به سخن گفتن و باز شدن دهان مرغ ماهی‌خوار، خود را به آب می‌رساند و نجات می‌یابد. پس از آن که دوباره شکار مرغ ماهی‌خوار می‌شود، و این بار مرغ او را قورت می‌دهد، باز هم تسلیم نمی‌شود. او می‌کوشد ماهی ریزه‌ی گرفتار و گریان را با خود همراه کند تا در پی یافتن راه چاره باشند. (رک. همان: ۳۰۱) قهرمان پس از تجربه‌ی مرگ، اجازه‌ی ورود به مرحله‌ی بالاتر را به دست می‌آورد.

۷-۲-۳. کهن‌الگوی عاشق

قهرمان باید نخست عاشق شود تا دوست داشتن کار و آدم‌های دیگر، متعهد بودن به ارزش‌ها و اندیشه‌ها را بیاموزد. پس از آموختن دل‌بستگی، یادگیری دوست داشتن و تعهد بدون وابستگی برای او رهایی بخش خواهد بود؛ زیرا، او می‌تواند همه‌ی اجزای هستی را دوست بدارد. «تا زمانی که میان جوینده و عاشق تضادی درونی داریم، نمی‌توانیم

به آرمان شهر برسیم.» (پیرسن، ۱۳۹۴: ۴۲۵) آمیزه‌ی جوینده و عاشق، بالاترین سطح فرزانه را برای قهرمان فراهم می‌آورد تا به طور کامل بداند که چه کسی است، خود را گرامی بدارد و به همین دلیل بتواند دیگران را نیز بپذیرد و تأیید کند. (رک. همان: ۴۴۱) ماهی سیاه کوچولو عاشق شناخت دنیای درون و بیرون است. او می‌خواهد آخر جویبار را ببیند و بداند جاهای دیگر چه چیزهایی هست... (رک. بهرنگی، ۱۳۹۴: ۲۸۴) نبود تضاد میان کهن‌الگوی جوینده و عاشق در درون او سبب می‌شود تا او از سفر لذت ببرد و همه‌ی هستی را همان‌گونه که هست بپذیرد، از خوشی‌های آن لذت ببرد و از درشتی‌هایش درس بیاموزد.

۷-۲-۴- کهن‌الگوی سایه

سایه، همه‌ی آن چیزهایی است که به دلیل ناهمخوانی با معیارهای اجتماعی و آرمانی، ما از آن شرم داریم. یونگ معتقد است سفر انسان به دنیای درون از دیدار با سایه آغاز می‌شود. سایه که مجموعه‌ای از خود فریبی‌ها و اهمال‌هاست، می‌تواند به صورت اعمال غیرارادی یا لغزش‌ها نمایان شود و «شخص را با نتایجی روبه‌رو کند که هرگز وجهه‌ی نظر یا به نحو خودآگاه دلخواه او نبوده‌اند.» (یونگ، ۱۳۵۲: ۲۶۶) فرد ممکن است به جای شناخت این عناصر مخرب در درون خود، آن‌ها را فرافکنی^۱ کند و به دیگران نسبت دهد. قهرمان به جای سرکوب کردن سایه، باید جنبه‌هایی را که از آن‌ها وحشت دارد، ببیند، در آغوش بگیرد و بپذیرد که این جنبه‌ها نیز به او تعلق دارند. زیرا، «سایه‌ی ما شخصیت اصلی ما را در بر دارد. سایه ارزش‌مندترین موهبت‌های ما را داراست. در رویارویی با این ویژگی‌هاست که آزاد می‌شویم تا وجود یک‌پارچه و شکوه‌مند خود، اعم از نیک و بد و تاریک و روشن را تجربه کنیم. با در آغوش گرفتن تمامی شخصیت خود، این امکان را می‌یابیم که اعمالمان را آزادانه در جهان انتخاب کنیم.» (فورد، ۱۳۸۰: ۱۴-۱۵)

کفچه‌ماهی‌ها نخستین شخصیت‌هایی هستند که ماهی سیاه پس از ورود به برکه با آن‌ها دیدار می‌کند. شیوه‌ی برخورد او با کفچه‌ماهی‌هایی که هرگز در فراسوی برکه شنا نکرده‌اند و بسیار به زیبایی خویش می‌نازند، درخور تأمل است. کفچه‌ماهی‌های کوتاه‌فکر، ظاهربین و خودبرتربین، نمادی از صفات منفی سایه‌ی روان ماهی سیاه کوچولو هستند؛ زیرا، ما فقط آنچه را که هستیم، می‌توانیم در دیگران ببینیم. «وقتی ما از یک نفر متنفریم،

¹ projection

چیزی از چهره‌ی او ما را متنفر می‌کند که در درون خود ماست. آنچه که در درون ما نباشد نخواهد توانست ما را تحریک کند.» (هسه، ۱۳۵۳: ۱۸۶)

ماهی سیاه کوچولو در پاسخ به کفچه‌ماهی‌هایی که او را بی‌ریخت خطاب می‌کردند، گفت: «من هیچ خیال نمی‌کردم شما این قدر خودپسند باشید. باشد، من شما را می‌بخشم؛ چون شما این حرف‌ها را از روی نادانی می‌زنید.» (بهرنگی، ۱۳۹۴: ۲۸۸) گرچه آنان، به اصل و نسب و زیبایی خود می‌بالند؛ ولی استدلال ماهی سیاه در وامداربودن آنان به دیگران، حتی در نامشان، سبب می‌شود که به سخن ماهی سیاه ایمان بیاورند و در دل، بدو تسلیم شوند ولی از آن جا که تکبر در جانشان ریشه دوانیده است، «خیلی عصبانی شدند، اما چون دیدند ماهی کوچولو راست می‌گوید، از در دیگری در آمدند.» (همان: ۲۸۹) ماهی کوچولو که توانسته است آن‌ها را قلباً تسلیم اندیشه‌ی خود کند، دیگر دلیلی برای ادامه‌ی بحث با آنان نمی‌بیند. پس آن‌ها را به حال خود رها می‌کند تا در قلمرو خویش، به کار خویش مشغول باشند. انسان‌های خلاق و هنرمند می‌کوشند تا فاصله‌ی میان خودآگاه و ناخودآگاه را از میان بردارند و آنان را با هم آشتی دهند. وقتی قهرمان در رویارویی با سایه توفیقی نمی‌یابد، بار دیگر، سایه در هیأت قورباغه‌ای او را به خود فرامی‌خواند. «مادامی که جنبه‌ای را در زندگی خود نمی‌پذیریم، افرادی را به زندگی مان جلب می‌کنیم که آن جنبه را از خود نشان می‌دهند. هستی پیوسته در تلاش است تا به ما نشان دهد که واقعا چه کسی هستیم و یاری‌مان کند تا دوباره کامل و یکپارچه شویم.» (فورد، ۱۳۸۰: ۹۳) همین که ماهی سیاه می‌تواند نادانی و تکبر قورباغه را تشخیص دهد، نشان آن است که او نتوانسته با این صفت در درون خویش آشتی کند؛ پس، سبب رنجش خاطر او می‌شود. (رک. بهرنگی، ۱۳۹۴: ۲۹۰) شیوه‌ی تفکر خرچنگ، نمود دیگری از صفات منفی سایه‌ی قهرمان است. با فرورفتن خرچنگ و بیرون نیامدن او، حالا قهرمان می‌تواند با گذر از سایه با لایه‌های عمیق‌تر روان دیدار نماید.

۷-۲-۵. کهن‌الگوی آفریننده

هریک از ما می‌توانیم از طریق خودآگاه کردن ناخودآگاه، دست به آفرینش بزنیم. «گوش دادن با تخیلی پذیرا برای کشف آن که حرکت بعدی ما چه باشد، یکی از مهم‌ترین مهارت‌های زندگی است که در اختیار داریم.» (پیرسن، ۱۳۹۴: ۲۹۸) این کهن‌الگو به ما کمک می‌کند تا به حس سرنوشت و محقق ساختن آن آگاه شویم و سرنوشت و داستان زندگی خود را به شیوه‌ای جدید بنویسیم. تردید قهرمان در آفریدن یا نیافریدن سرنوشت

منحصر به فرد خویش، درست مانند قرار گرفتن در وضعیتی میانه‌ی مرگ و زندگی است. با این تفاوت که این مرگ فیزیکی نیست؛ بلکه مرگ جان است. در این مرحله، قهرمان به اندازه‌ی یک هنرمند، نیازمند آفرینش است. او حاضر است برای آفرینش، پول، قدرت و موقعیت را کنار بگذارد. پس، به پیش رانده می‌شود تا هویت خویش را مطالبه کند و دست کم برای خود تصمیم بگیرد؛ حتی اگر بهای این تصمیم، مردن در تنهایی، فقر و غربت باشد.

ماهی سیاه همانند همه‌ی قهرمانان «نسبت به نیازهای زمانه‌ی خود حساس است.» (کمپیل، ۱۳۹۳: ۲۰۲) او که توانسته است مسئولیت زندگی را بر عهده گیرد، با حرکتی که می‌تواند او را به سوی مرگ سوق دهد، ماهی ریزه را نجات می‌دهد و در حقیقت او را دوباره می‌آفریند. سرانجام، مرغ ماهی‌خوار در حالی که از درد ناشی از خنجر ماهی سیاه به خود می‌پیچد و فریاد می‌زند، به درون آب پرتاب می‌شود و آن قدر دست و پا می‌زند تا از جنب‌وجوش می‌افتد؛ (رک. بهرنگی، ۱۳۹۴: ۳۰۲) ولی از قهرمان اصلی داستان خبری نیست. در پایان داستان، اندیشه‌ی قهرمان متحول شده است. او به قصد رسیدن به دریا، که نمادی از عناصر ناخودآگاه است، قدم به راه نهاده و سرانجام پس از گذار از مسیر تشریف به شناخت ناخودآگاه رسیده است. پایان نمادین داستان که پیوستن رود را به دریا، در نظام ذهنی و عرفانی مولانا به یاد می‌آورد، خود بیانی از رسیدن و بازگشتن است. مگر نه این که رودها پس از پیوستن به دریا، به جاذبه‌ی خورشید در آسمان بالا می‌روند و دوباره راهی رودها می‌شوند؟ آب از دریا بازگشته، سالکی است که این بار، راه رفته را با آگاهی بیش‌تری در پیش می‌گیرد؛ مانند همدنطق‌الطیر، که بارها منازل را می‌پیماید و به سیمرغ می‌رسد، اما باز می‌گردد تا مرغانی دیگر را به راه بیاورد تا سیمرغ خویش را بشناسند. ماهی سیاه کوچولو به‌ظاهر باز نمی‌گردد و براین اساس سفرش ناتمام می‌ماند.

۷-۲-۶. شکم نهنگ

عقیده‌ی گذر از آستان جادویی یا مرحله‌ی انتقال انسان به سپهری دیگر که در آن دوباره متولد می‌شود، به صورت شکم نهنگ، به عنوان رحم جهان، نمادین شده است. «از نظر روان‌شناختی نهنگ نماینده‌ی قدرت زندگی است که در ناخودآگاه اسیر شده است. از دیدگاه استعاره‌ی، آب همان ناخودآگاه است و موجودی که در آب است، زندگی یا انرژی ناخودآگاه است که شخصیت خودآگاه را مضمحل کرده است، و لذا باید خلع قدرت و

مغلوب شود و به کنترل درآید. در نخستین مرحله‌ی این ماجرا قهرمان قلمروی آشنای خود را که قدری بر آن کنترل دارد، ترک می‌گوید و وارد یک آستانه می‌شود.» (کمپیل، ۱۳۹۳: ۲۲۲)

گرفتاری ماهی سیاه در حوصله‌ی مرغ سقا، آزمون دیگری برای ماهی سیاه کوچولو است. درست در لحظه‌ای که مرغ سقا قصد دارد همه‌ی ماهی‌ها را ببلعد، ناگهان ماهی سیاه کوچولو با خنجر کوچکی که مارمولک دانا بدو سپرده است، کیسه‌ی مرغ را پاره می‌کند و به بیرون می‌جهد. (رک. بهرنگی، ۱۳۹۴: ۲۹۶) ولی دیری نمی‌گذرد که خود را در میان منقارِ دراز مرغ ماهی‌خوار می‌یابد. (رک. همان: ۳۰۱) کارکرد شکم مرغ ماهی‌خوار برای قهرمان داستان با شکم نهنگ یکسان است. «پس از عبور از همه‌ی آزمایش‌ها آماده‌ی تجربه‌ی دگردیسی هستیم؛ یعنی مرگ آنچه بوده‌ایم و دوباره زاده‌شدن در سطح جدیدی از تجربه.» (پیرسن، ۱۳۹۴: ۷۲) کشمکش‌های درون این فضا موجب پالایش روحی و رسیدن به خودآگاهی می‌شود. خودآگاه و شاهانه بودن به معنای بیدار شدن و پذیرش نوع جدید از مسئولیت برای صادق بودن با خود و مفید بودن برای نژاد بشر است. (رک. همان: ۱۰۹) ستاری می‌گوید: «داوطلب رازآموزی با ورود به غار در خود می‌مُرد؛ چنان که گویی به گور (ناف یا مرکز زمین) می‌رفت و در آنجا همه‌ی غرایز و شهوات پستش را وامی‌نهاد و دوباره زاده می‌شد و این بار زندگانی نویی می‌یافت که برتر از حیات پیشینش بود و یا حتی به آسمان عروج می‌کرد.» (ستاری، ۱۳۷۶: ۷۷)

قهرمان کوچک به راحتی می‌تواند با خنجر شکم مرغ را بدرَد و خود را نجات بخشد؛ ولی نخست مقدمات بیرون جستن ماهی ریزه‌ی کوچک را از لای منقار مرغ فراهم می‌آورد. (رک. بهرنگی، ۱۳۹۴: ۳۰۲) حالا که کهن‌الگوی حامی در سطح بسیار بالایی در وجود ماهی سیاه، رشد یافته است، او نه تنها مسوولیت زندگی خویش که مسوولیت زندگی دیگر ماهیان را نیز بر عهده می‌گیرد و می‌کوشد تا از طریق حمایت، امنیت را به جهانی که در آن می‌زید، بازگراند.

۷-۲-۷. کهن‌الگوی آنیما

کهن‌الگوی دیگری در عمق ناخودآگاه بشر قرار دارد که به خصوصیات جنسیتی متقابل روان مربوط است. این کهن‌الگو در زنان، جنسیتی مردانه دارد که آنیموس نامیده می‌شود و در مردان جنسیتی زنانه دارد که آنیما خوانده می‌شود. (رک. پالمر، ۱۳۸۵: ۱۷۳) بدین ترتیب انسان موجودی دوجنسیتی و کامل است که از هر دو وجه زنانگی و مردانگی

وجود خویش بهره می‌گیرد. «قبل از تاریخ هم، این عقیده وجود داشت که موجود ازلی الهی هم نر است هم ماده» (یونگ، ۱۳۷۷: ۲۱۴) و چون در جهان ماده، این وحدت آرمانی تحقق نمی‌پذیرد، باید در عالم معنا تحقق یابد. خوان آخر در اغلب داستان‌های قهرمانی، ازدواج جادویی روح قهرمان پیروز با خدا بانو-ملکه‌ی جهان است تا به موجودی کامل تبدیل شود. این آخرین آزمون قهرمان برای به دست آوردن موهبت عشق است و لذت بردن از زندگی به عنوان نمونه‌ی کوچک از جاودانگی است. (رک. کمپبل، ۱۳۹۲: ۱۲۶) در ازدواج جادویی، یکی از طرفین، غالباً زن، می‌میرد و دیگری مبدل به موجودی جدید می‌شود. ناخودآگاه می‌میرد و مرد سراپا آگاهی می‌گردد. این همان وحدت کامل یا آشتی درون مرد با روحش در مرحله‌ی کسب فردیت است.

از آن جا که در سفرهای تمثیلی، قهرمان بدون دست یافتن به فردیت بی‌سرانجام باقی می‌ماند، به نظر می‌رسد دیدار ماهی کوچک با ماهی ریزه‌ی گریان، دیدار او با آنیماست و در آخر داستان پس از رسیدن ماهی سیاه به فردیت، ماهی سیاه کوچولو با ماهی ریزه یکی می‌شود و آن که مسیر سفر را ادامه خواهد داد دیگر ماهی سیاه قبلی نیست. ماهی‌بی است که پس از خروج از شکم نهنگ، تولدی دوباره یافته است.

۳-۷. بازگشت

در پایان سفر، قهرمان باید با ره‌آورد این سفر به جهان بازگردد. رسالت او در بازگشت، ایجاد تحول در زندگی است. در موارد بسیاری قهرمانان از بازگشت و انجام رسالت خویش، سرباز زده‌اند؛ شاید بدان سبب که در قابل انتقال بودن پیام به دیگران تردید کرده‌اند. قهرمانی که برای تکمیل سلوک خویش باز می‌گردد، ارباب دو جهان خواهد شد. هنر او آزادی عبور و مرور در دو بخش خودآگاه و ناخودآگاه است؛ آن هم به طوری که قواعد هیچ یک از این دو سو، به دیگری آلوده نشود؛ ولی در عین حال ذهن بتواند یکی را از دریچه‌ی دیگری بنگرد. (رک. کمپبل، ۱۳۹۲: ۲۳۷)

۱-۳-۷. کهن‌الگوی حکمران

کهن‌الگوی حکمران، نماد یک‌پارچگی و دست‌یابی به خویشتن است؛ زیرا نه تنها خرد جوان و پیر را در هم می‌آمیزد و آن‌ها را در تنشی پویا حفظ می‌کند و قلمرویی آرام و هم‌آهنگ را به وجود می‌آورد، بلکه شامل زن و مرد می‌شود. فرمان‌روای دوجنسیتی، نماد تکمیل فرایند دگرگون‌کننده‌ی کیمیاگری است. با فعال شدن این کهن‌الگو در زندگی

قهرمان، او به این شناخت می‌رسد که قلمرو او بازتاب درون اوست. (رک. پیرسن، ۱۳۹۱: ۳۲۱-۳۲۴) پس، با نگرستن به قلمرو بیرون، کاستی‌های قلمرو درون را می‌شناسد. او تنها مسئول زندگی خویش نیست؛ بلکه، نسبت به سرنوشت همه‌ی کسانی که در کنار او قرار می‌گیرند، حساس است.

به قرآینی که در دیگر داستان‌های تمثیلی هست، باید گفت که ماهی به دریا پیوسته، روزی باید بازگردد و رسالت خویش را در بازگشت، کامل کند. ماهی کوچولوی سیاه در این سفر، همراهی ندارد. او به تنهایی مسیر گذار را پشت سر می‌گذارد. به نظر می‌رسد ماهی پیری که راوی این داستان است، همان ماهی سیاه کوچکی باشد که پس از بازگشت از سفر به مقام پیری رسیده است و حالا در نقش حکمرانی ظاهر شده است و قصد دارد تا با داستان سفری تمثیلی، اندیشه‌ی ماهیان جویبار را متحول کند.

۷-۳-۲. کهن‌الگوی فرزانه

کهن‌الگوی پیر دانا یکی از برجسته‌ترین کهن‌الگوهایی است که فرد در مسیر دست یابی به فردیت روان، با وی دیدار می‌کند. یونگ پیر دانا را رایج‌ترین عامل روحانی در رؤیاهای می‌داند که گاه در جامه‌ی طیب، ساحر، روحانی، معلم، استاد، پدر بزرگ و ... در وضعیتی ظاهر می‌شود که شخص به بصیرت، درایت، پند عاقلانه و تصمیم‌گیری ضروری نیازمند است. بدین ترتیب، پیر از سویی نمادی از معرفت، تفکر، بصیرت و الهام است و از سوی دیگر، نمایانگر خصلت‌های نیکی همچون خوش‌نیتی و میل به یآوری است. (رک. یونگ، ۱۳۶۸: ۱۱۲ و ۱۱۸) قهرمانی که به دعوت پیک پاسخ مثبت داده است، در اولین مرحله‌ی سفر با موجودی حمایت‌گر روبه‌رو می‌شود و طلسمی به رهرو می‌دهد که در برابر نیروهای هیولاشی که در راه هستند، از او محافظت می‌کند. این غریبه نه تنها ابزار مادی را در اختیار او قرار می‌دهد، بلکه از نظر روانی نیز او را یاری می‌کند. گاهی قهرمان برای تدارک مقدمات سفر به منطقه‌ی ناشناخته، سفر را به تعویق می‌اندازد. «فرزانه افکار و احساسات ما را مشاهده می‌کند؛ اما فراتر از هر دوی آن‌ها ... به ما کمک می‌کند تا با واقعیت زندگی رو به رو شویم، به فراسوی خویشتن کوچکمان برویم و با حقایق کیهانی یکی شویم. هنگامی که از جنگ با حقیقت دست بکشیم، می‌توانیم آزاد باشیم... در سنخ شناسی یونگ، پیر فرزانه به شکل پیرمرد یا پیرزنی خردمند که راهنمایی قابل اعتماد به ما می‌کند، به خوابمان می‌آید.» (پیرسن، ۱۳۹۴: ۱۱۴)

در این داستان، ماهی سیاه، خود به سراغ مارمولک دانا می‌رود و از او برای بر غلبه بر مرغ سقا، مرغ ماهی‌خوار و اره‌ماهی کمک می‌خواهد. او نیز قهرمان را از خطرات راه آگاه می‌کند و خنجری بدو می‌دهد تا بتواند به هنگام گرفتاری، خود را نجات بخشد. (رک. بهرنگی، ۱۳۹۴: ۲۹۱-۲۹۲) دیگر لازم نیست قهرمان برای دریافت طلسم، سفرش را به تعویق بيفکند. همچنین مارمولک دانا او را از گروه ماهیان دانایی آگاه می‌کند که پیش‌تر، از این مسیر گذشته‌اند و حالا با بردن تور ماهی‌گیر به ته آب، مرد ماهی‌گیر را به تنگ آورده‌اند. از این جا به بعد، او در سرانجام سفر، آرزوی پیوستن به گروه ماهیان جسوری را دارد که ماهی‌گیر را به تنگ آورده‌اند. (رک. همان: ۲۹۲)

پیری علامت فرزانی و فضیلت به شمار می‌آید. ماهی پیر قصه‌گویی که در آغاز داستان رخ می‌نماید، علاوه بر آن که نمادی از کهن‌الگوی پیر فرزانه است، می‌تواند رمزی از کهن‌الگوی پیک نیز باشد. او با بیان این داستان می‌خواهد میل دیدن و رسیدن به ناشناخته‌ها را در وجود اعقاب خویش به حرکت درآورد. عدد فرزندان او نمادی از چرخه‌ی اسطوره‌ای است که مسیر زادن، زیستن و مرگ آن تا فرارسیدن رستاخیز و زادن دوباره را که ۱۲۰۰۰ سال به طول می‌انجامد، نشان می‌دهد. (رک. بهار، ۱۳۷۸: ۴۱؛ فرنیخ دادگی، ۱۳۶۹: ۱۵۵) ماهی پیر سخنان خویش را در جامه‌ی سفری تمثیلی بر فرزندان خویش عرضه می‌دارد. سفر روحانی و تمثیلی، یکی از واکنش‌های بشر برای رهایی از محدودیت‌های زندگی مادی است؛ ولی از آنجا که ذهن آدمی قادر نیست رخدادهای درونی را چنانکه باید، گزارش کند، ناگزیر می‌شود آن را در قالب حکایت و تمثیل که بیانگر رخدادهای واقعی و بیرونی هم می‌تواند باشد، به نمایش بگذارد.

۷-۳-۳. کهن‌الگوی لوده

کهن‌الگوی لوده به ما کمک می‌کند تا شادی بیش‌تری را تجربه کنیم. «لوده، ریشه‌ی حس بنیادین نشاط و سرزندگی ماست که خود را به صورت خلاقیت بازیگوش، خودجوش، کودکانه و ابتدایی بیان می‌دارد. لوده همچنین انرژی بسیار گستاخ، بی‌اعتنا به اصول اخلاقی و هرج‌ومرج طلبی است که طبقه‌بندی‌ها و حد و مرزها را از اعتبار می‌اندازد.» (پیرسن، ۱۳۹۴: ۳۸۸) لوده معمولاً در لحظات به ظاهر بسیار دردناک در زندگی ما سر برمی‌آورد تا به ما یادآوری کند زندگی حتی در سخت‌ترین لحظات شیرین است. این کهن‌الگو را وقتی در داستان می‌بینیم که ماهی سیاه با وجود آگاهی از خطرات راه، از

معلق زدن و فروافتادن از آبشارها و از احساس گرمای آفتاب بر پشتش لذت می‌برد.
(رک. بهرنگی، ۱۳۹۴: ۲۹۳)

۸. نتیجه‌گیری

داستان ماهی سیاه داستان تلاش قهرمانی برای سفر به دنیای درون برای رسیدن به شناخت عمیق خویشتن و درک درست از هستی است. او با ظهور کهن‌الگوهای معصوم، یتیم، جنگجو و حامی، از جویبار عزیمت می‌کند و با گذر از آبشار به مرحله‌ی تشریف قدم می‌نهد تا با آزمون‌هایی روبه‌رو شود. در این مرحله با ظهور جوینده، عاشق، ویرانگر و آفریننده، روان او رشد می‌کند تا لایق دیدار با سایه گردد. سپس با گذر از شکم نهنگ می‌تواند با آنیما دیدار کند و با نجات او از شکم نهنگ به حیاتی تازه دست یابد. اگر راوی داستان را ماهی سیاه بازگشته از سفر بیندازیم، به این نتیجه می‌رسیم که حکمران و فرزانه هم در وجود ماهی پیر نمود یافته است و تنها، «ساحر» فرصت ظهور نیافته است.

یادداشت

(۱). عادت خود را بگردانم به وقت این غبار از پیش بنشانم به وقت (مولوی، ۱۳۶۳: بیت ۱۶۲۷)
غبار عادت، پیوسته در مسیر تماشاست. (سپهری، ۱۳۶۶: ۳۱۴)

منابع

- الیاده، میرچا. (۱۳۹۲). *آیین‌ها و نمادهای تشریف*. ترجمه‌ی مانی صالحی علامه، تهران: نیلوفر.
- بلخی رومی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۶۳). *مثنوی*. دفتر دوم، به تصحیح رینولد. انیکلسون، به اهتمام نصرالله پورجوادی. تهران: امیرکبیر.
- بهار. مهرداد. (۱۳۷۸). *پژوهشی در اساطیر ایران*. تهران: آگه.
- بهرنگی، صمد. (۱۳۹۴). *متن کامل قصه‌های صمد بهرنگی*. تهران: خلاق.
- پالمر، مایکل. (۱۳۸۵). *فروید، یونگ و دین*. ترجمه‌ی محمد دهگان‌پور و غلامرضا محمدی، تهران: رشد.
- پیرسن، کارول. اس. (۱۳۹۴). *بیداری قهرمان درون*. ترجمه‌ی فرناز فرود، تهران: کلک آزادگان.
- دادگی، فرنیغ. (۱۳۶۹). *بندهشن*. گزارنده: مهرداد بهار، تهران: توس.

- سپهری، سهراب. (۱۳۶۶). هشت کتاب. تهران: طهوری.
- ستاری، جلال. (۱۳۷۶). *رمزاندیشی و هنر قدسی*. تهران: مرکز.
- شوالیه، ژان و آلن گبران. (۱۳۸۷). *فرهنگ نمادها*. ج ۵، ترجمه‌ی سودابه‌ی فضایی، تهران: جیحون
- _____ (۱۳۸۸). *فرهنگ نمادها*. ج ۲، ترجمه‌ی سودابه‌ی فضایی، تهران: جیحون.
- عباسی، علی و هانیه یارمند. (۱۳۹۰). «عبور از مربع معنایی به مربع تنشی بررسی نشانه-معناشناختی ماهی سیاه کوچولو». *فصلنامه پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی*، صص ۱۴۷-۱۷۲.
- فرانکل، ویکتور. (۱۳۶۷). *انسان در جست‌وجوی معنی*. ترجمه‌ی اکبر معارفی، تهران: دانشگاه تهران.
- فورد، دبی. (۱۳۸۰). *نیمه‌ی تاریک وجود*. ترجمه‌ی فرناز فرود، تهران: حمیدا.
- فوردهام، فریدا. (۱۳۵۶). *مقدمه‌ای بر روان‌شناسی یونگ*. ترجمه‌ی مسعود میربها، تهران: اشرفی.
- کمپبل، ژوزف. (۱۳۹۲). *قهرمان هزار چهره*. ترجمه‌ی شادی خسروپناه، مشهد: گل آفتاب گردان.
- _____ (۱۳۹۳). *قدرت اسطوره*. ترجمه‌ی عباس مخبر، تهران: مرکز.
- گورین، ویلفرد. ال و دیگران. (۱۳۷۶). *راهنمای روی‌کردهای نقد ادبی*. ترجمه‌ی زهرا میهن‌خواه، تهران: اطلاعات.
- نیچه، فردریش. (۱۳۸۷). *غروب بت‌ها*. ترجمه‌ی داریوش آشوری. تهران: آگاه.
- وگلر، کریستفر. (۱۳۹۰). *ساختار اسطوره‌ای در فیلم‌نامه*. ترجمه‌ی عباس اکبری، تهران: نیلوفر.
- هسه، هرمان. (۱۳۵۳). *دمیان*. ترجمه‌ی خسرو رضایی، تهران: بنگاه نشر کتاب.
- یاوری، حورا. (۱۳۸۶). *روان‌کاوی در ادبیات*. تهران: تاریخ ایران.
- یونگ، کارل. گوستاو. (۱۳۵۲). *انسان و سمبول‌هایش*. ترجمه‌ی ابوطالب سارمی، تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۷۷). *پاسخ به ایوب*. ترجمه‌ی فؤاد روحانی، تهران: جامی.